

فصلنامه علمی-ترویجی مطالعات تقریبی مذاهب اسلامی (فروغ وحدت)
سال نهم / دوره جدید / شماره ۳۶ / تابستان ۱۳۹۳
صص ۵۸-۶۹

عفو از قصاص در متون فقهی مذاهب اسلامی

• علی غضنفری

استادیار دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم

• آغامحمد نبیل

کارشناس ارشد علوم قرآن و حدیث دانشگاه مذاهب اسلامی (نویسنده مسئول)

aghamohammadnabil@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۲/۳۰، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۶/۱۰



۵۸

مطالعات تقریبی مذاهب اسلامی
شماره ۳۶ - تابستان ۱۳۹۳
سال نهم

چکیده

عفو در سقوط قصاص هنگامی اعتبار دارد که عفو کننده صاحب قصاص و شرایط لازم را داشته باشد، بنابراین عفو مجنون، صغیر و یا عفو اشخاص فضولی به اتفاق همه فقها در سقوط قصاص اعتبار ندارد. فقها اتفاق نظر دارند که صاحبان عفو از قصاص، مجنی علیه و اولیای دم هستند که هرگاه برای مقتول، ولی دمی وجود نداشته باشد، ولی دم وی، حاکم جامعه می باشد. اما در خصوص عفو برخی از اولیای دم در سقوط قصاص و نیز عفو حاکم در صورت وجود اولیای دم، باهم اختلاف نظر دارند. به عقیده فقهای امامیه، عفو برخی از اولیای دم در سقوط قصاص اعتباری ندارد و بقیه اولیای دم می توانند با دادن سهمیه کسانی که جانی را عفو نموده اند، او را قصاص نمایند. اما به عقیده فقهای اهل سنت، عفو برخی از اولیای دم در سقوط قصاص اعتبار دارد و حق قصاص بقیه اولیای دم را اسقاط خواهد نمود؛ عمده دلیل آنها این است که قصاص تجزیه بردار نیست؛ یعنی نمی توان جانی را هم قصاص نمود و هم زنده گذاشت. به عقیده اکثریت فقها، عفو جانی از طرف حاکم جامعه، بدون اخذ خون بها، اعتبار ندارد، بلکه عفو وی، وقتی نافذ و معتبر خواهد بود که به عنوان «وارث من لا وارث له» با اخذ خون بها جانی را عفو نماید. اما عده ای از فقها به حاکم جامعه اجازه عفو جانی را حتی در صورت وجود اولیای دم نیز داده اند، مشروط بر اینکه حاکم جامعه احتمال وقوع مفسده و فتنه ای را در اجرای قصاص تشخیص دهد، در چنین حالتی، وی می تواند حتی در صورت وجود اولیای دم و بدون اخذ خون بها، جانی را عفو نماید.

کلیدواژه ها: قتل، قصاص، عفو، مجنی علیه، ولی دم، حاکم.

مقدمه

زندگی در فضای آرام و دور از خشونت و پرخاشگری، تقاضای آن را دارد که انسانها در برابر بعضی از لغزشها و گناهان همنوعانشان چشم‌پوشی نموده و آنها را مورد عفو قرار دهند. دین مقدس اسلام در پاره‌ای از جرایم که مجازات سنگینی دارد، در همان جرایم متضرر و اولیای وی را به عفو و گذشت تشویق می‌نماید، به عنوان مثال پس از بیان چگونگی حکم قصاص می‌فرماید: «فَمَنْ عَفَىٰ لَهُ مِنْ أُخِيهِ شَيْءٌ فَاَتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ»^۱ «پس اگر کسی از سوی برادر (دینی) خود مورد عفو قرار گیرد (و از قصاص او صرف نظر شود)، باید از راه پسندیده پیروی کند و (دیه را) با نیکی به عفو کننده بپردازد». در این آیه خداوند مؤمنان را تشویق و ترغیب می‌نماید که قاتل را عفو نمایند.^۲ همچنین در آیه دیگر می‌فرماید: «فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ»^۳ «پس هرکس از قصاص بگذرد، پس آن کفاره [گناهان] او خواهد بود». همچنین در آیات متعددی چون ۱۳۴ آل عمران، ۱۹۹ اعراف و ۴۳ شوری، به عفو و گذشت ترغیب و تشویق نموده و حتی مزد عفو کننده را به عهده خود گذاشته است: «فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ»^۴ «پس هرکس درگذرد و نیکوکاری کند، پاداش او بر [عهده] خداست. به راستی او ستمگران را دوست نمی‌دارد». علاوه بر آیات، احادیث گهربار پیامبر(ص) نیز انسانها را به عفو و گذشت فرامی‌خواند. در روایتی آمده است: «هرگز در مرافعه‌ای که متضمن قصاص باشد، ندیدم که پیامبر(ص) قبل از اینکه به عفو سفارش دهد، قصاص نموده باشد».^۵ نیز در روایت دیگری پیامبر(ص) می‌فرماید: «خداوند عفو کننده و بخشنده است و

بخشنده و عفو کننده را دوست دارد».^۶

آیات و روایات فوق بیانگر آن است که عفو در قاموس اسلام از جایگاه والایی برخوردار است. هرچند کیفر قتل عمد قصاص می‌باشد، ولی صاحبان قصاص می‌توانند جانی را عفو نمایند؛ یعنی قصاص و عفو در موازی هم تشریح گردیده است.

با توجه به این مهم، فقها در اینکه عفو از جمله موارد ساقط کننده قصاص به شمار می‌رود، اختلافی ندارند، اما در مواردی همانند مصادیق اولیای دم که صلاحیت عفو را داشته باشند و عفو مجنی علیه قبل از وفاتش و یا عفو اولیای دم قبل از وفات مجنی علیه و برخی موضوعات مرتبط دیگر، باهم اختلاف نظر دارند که در این مقاله دیدگاه‌های آنان بررسی و سپس دیدگاه برتر از میان این نظریات معرفی می‌شود.

مفهوم شناسی

۱) قصاص

قصاص در لغت از ماده قصص اشتقاق گردیده و به معنی تتبع، قطع، مساواة، قصه و قود می‌باشد.^۷ در اصطلاح تمامی فقها قود را قصاص گویند و قود در لغت یعنی کشتن و قصاص نمودن قاتل به سبب قتلی که انجام داده است.^۸ عبدالقادر عوده قصاص را چنین تعریف می‌نماید: «قصاص آن است که مجرم باید مشابه و همانند عمل خود، مجازات ببیند».^۹ محمدجواد مغینه در تعریف قصاص می‌نویسد: «قصاص در اصطلاح عبارت است از اینکه مجنی علیه، حق خود را مانند تعدی که به او شده است، از تعدی کننده بستاند».^{۱۰} با در نظر داشتن تعاریف فوق، قصاص را می‌توان چنین تعریف نمود: قصاص عبارت است از واکنش

۶. الاحسان فی تفریب صحیح ابن حبان، ج ۱۰، ص ۲۵۰؛ السنن الکبری، ج ۸، ص ۵۷۵.

۷. رک: معجم مقاییس اللغة، ج ۵، ص ۱۱؛ لسان العرب، ج ۷، ص ۷۳؛

قاموس قرآن، ج ۶، ص ۱۲؛ المفردات فی غریب القرآن، ص ۶۷۲.

۸. لسان العرب، ج ۳، ص ۳۷۲.

۹. التشریح الجنائی، ج ۲، ص ۹۲.

۱۰. فقه الامام الجعفری الصادق، ج ۶، ص ۳۰۶.

۱. بقره، ۱۷۸.

۲. تیسیر الکریم الرحمن، ص ۸۴.

۳. مائده، ۴۵.

۴. شوری، ۴۰.

۵. سنن ابی داود، ج ۴، ص ۱۶۹؛ سنن النسائی، ج ۸، ص ۳۷.





نشان دادن در برابر جنایت به مانند آن. به عبارت دیگر، مجازات مجرم به تناسب جرمش را قصاص گویند.

۲) عفو

عفو در لغت به معنای گذشت از گناه و ترک مجازات،^{۱۱} محو الآثار،^{۱۲} بخشیدن از گناه،^{۱۳} قصد گرفتن چیزی،^{۱۴} صرف نظر کردن و رها کردن^{۱۵} می‌باشد. در اصطلاح، تعاریف متعددی از عفو ارائه گردیده است. بهترین تعریفی که می‌توان برای عفو بیان نمود، عبارت است از: «اسقاط حق از سوی صاحب آن و ابرای ذمه طرف مقابل اعم از اینکه آن حق قصاص باشد یا خسارت».^{۱۶}

عفو در قصاص

عفو و گذشت یکی از اصول اساسی دین مقدس اسلام، از والاترین ارزشهای اخلاقی و انسانی و نشانه تعالی روح و عظمت شخصیت آدمی است. این واژه می‌تواند افراد متخاصم و ناراضی را در گرد هم جمع کند و میان آنان ارتباط برقرار سازد و آرامش روحی و روانی را به آنها برگرداند و دشمنی و کینه‌ها را از آنها دور نماید. قرآن کریم همواره پیروان خویش را به عفو و گذشت دعوت و از دشمنی و عداوت برحذر نموده است. حتی در جایی که خون انسان به زمین می‌ریزد و حیات خویش را از دست می‌دهد، باز هم قرآن کریم مجنی علیه و اولیای دم را به عفو و بخشش فرامی‌خواند. از همین جهت است که قصاص یکی از مجازاتهای تخییری بوده و صاحبان آن، در انتخاب قصاص و عفو مختارند. هرچند حکم اولی در قتل عمد قصاص بوده و اولیای مقتول می‌توانند قاتل را قصاص نمایند،

ولی در کنار آن، همان‌طور که بیان گردید، قرآن کریم راه عفو و گذشت را با گرفتن خون‌بها و یا بدون آن باز گذاشته و همواره صاحبان قصاص و اولیای مقتول را با تعبیرات عاطفی در این امر ترغیب و تشویق نموده است و می‌فرماید: «فَمَنْ عَفَىٰ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتِّبَاعُ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ مِّنْ أَعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ»^{۱۷} «هرکس که از جانب برادر [دینی] اش [یعنی ولی مقتول]، چیزی [از حق قصاص] به او گذشت شود، [باید از گذشت ولی مقتول] به طور پسندیده پیروی کند، و با [رعایت] احسان، [خون‌بها را] به او بپردازد. این [حکم] تخفیف و رحمتی از پروردگار شماسست؛ پس هرکس، بعد از آن از اندازه درگذرد، وی را عذابی دردناک است».

از واژه «اخیه» در آیه مبارکه استفاده می‌شود که قرآن، رشته برادری را در میان مسلمانان به اندازه‌ای مستحکم می‌داند که حتی بعد از ریختن خون به ناحق، باز هم این رشته برقرار است. از این رو، برای تحریک عواطف اولیای مقتول، آنها را برادران قاتل معرفی، و با این تعبیر، آنان را به عفو و مدارا تشویق می‌نماید.^{۱۸} با توجه به آیات و روایاتی که در این مورد وجود دارد، هرگاه کسی بعد از عفو جانی، او را مورد تجاوز قرار دهد، برایش عذابی دردناک خواهد بود، بنابراین اگر عفو از سوی صاحب حق قصاص، که دارای اهلیت لازم برای اعطای عفو باشد، صورت گیرد، مجازات قصاص اعم از قصاص نفس یا قصاص عضو فوراً ساقط می‌گردد و ولی دم سلطه و اختیاری را که نسبت به جانی در رابطه با انجام قصاص دارد، از دست می‌دهد. البته باید تذکر داد که عفو از جمله اعمال حقوقی یک طرفه بوده و نیازی به قبولی طرف مقابل ندارد؛ یعنی تنها به اراده صاحب حق تحقق می‌یابد.

۱۱. لسان العرب، ج ۱۵، ص ۷۲.

۱۲. همان.

۱۳. مجمع البحرین، ج ۱، ص ۲۹۹.

۱۴. المفردات فی غریب القرآن، ص ۵۷۴.

۱۵. معجم مقاییس اللغه، ج ۴، ص ۶۷.

۱۶. احیاء علوم الدین، ج ۳، ص ۱۸۲.

۱۷. بقره، ۱۷۸.

۱۸. المیزان، ج ۱، ص ۴۳۲.

صاحبان حق عفو از قصاص

عفو به عنوان یکی از اسباب سقوط قصاص، وقتی اعتبار دارد که از سوی صاحبان حق عفو از قصاص که دارای اهلیت لازم برای اعطای عفو باشند، صورت گیرد، بنابراین هرگاه اصحاب حق قصاص، جانی را عفو نمایند، به عقیده فقهای حنفیه و مالکیه، نمی‌توانند در قبال عفوی که نموده‌اند، خون‌بها را از طرف جانی دریافت نمایند. در واقع فقهای حنفیه و مالکیه عفو را فقط زمانی صادق می‌دانند که گذشت بدون گرفتن خون‌بها صورت بگیرد. بنابراین آنها جانی را ملزم به پرداخت دیه نمی‌دانند، مگر آنکه خود جانی پرداخت خون‌بها را بپذیرد؛ زیرا اولیای دم فقط حق قصاص را دارند و آنچه نیاز به پذیرش جانی دارد صلح است نه عفو.^{۱۹}

اما به عقیده فقهای شافعیه و حنابله، عفو می‌تواند مجاناً و مطلقاً باشد و می‌تواند در مقابل خون‌بها صورت گیرد؛^{۲۰} یعنی فقهای شافعیه و حنابله بین دو مورد یاد شده فرقی قائل نیستند و معتقدند اگر اولیای دم، به جای قصاص تقاضای خون‌بها نمایند، جانی ملزم به پرداخت خون‌بها می‌باشد. به هر صورت فقها در اینکه عفو یکی از اسباب سقوط قصاص به حساب می‌آید و همچنین در حق عفو در قصاص عضو، اختلافی ندارند. در قصاص عضو، به خاطر اینکه جنایت بر جسم مجنی علیه وارد است، حق قصاص و عفو ابتدائاً و بالذات برای خود مجنی علیه ثابت است، بنابراین او در صورت حیات، می‌تواند با دارا بودن شرایط آن (عقل و بلوغ)، حق قصاص را مطالبه و یا جانی را عفو نماید و بعد از وفات وی، این حق به اولیای دم تعلق می‌گیرد و اولیای دم در این مورد تصمیم می‌گیرند که جانی را قصاص و یا او را عفو نمایند.

فقها در اینکه اگر مجنی علیه ورثه‌ای نداشته باشد، این امر بر دوش حاکم تعلق می‌گیرد، نیز اختلافی ندارند. اما در مورد اینکه صاحب ابتدایی حق قصاص نفس،

مجنی علیه است یا اولیای دم، میان فقها اختلاف نظر وجود دارد؛ زیرا هرگاه ما حق قصاص را برای شخص و یا افرادی ثابت نماییم، صلاحیت عفو را نیز به آن شخص و یا آن افراد اعطا نموده‌ایم. به طور کلی در این مورد دو نظریه ارائه گردیده است:

نظریه اول: حق قصاص نفس، ابتدائاً متعلق به مجنی علیه است و پس از وفات وی، به ورثه منتقل می‌گردد. مهم‌ترین دلایل طرف‌داران این نظریه به شرح زیر می‌باشد.

۱. آیه: «وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ»؛^{۲۱} «و هرکس مظلوم کشته شود، به سرپرست وی قدرتی داده‌ایم، پس [او] نباید در قتل زیاده‌روی کند». آیه فوق صرفاً دلالت بر تعلق ابتدایی حق قصاص برای اولیای دم ندارد؛ زیرا تسلطی که در متن آیه آمده است، گاهی دلالت بر ثبوت قصاص برای ورثه و گاهی هم دلالت بر انتقال حق قصاص به او از طریق مورث دارد. همچنین در این آیه کلمه «جعلنا» آمده است که در اصل وضع، دلالت بر ضرورت و انتقال دارد.^{۲۲}

۲. سبب وجوب قصاص و دیه، مرگ نیست، بلکه جنایت منتهی به مرگ است. بنابراین مجنی علیه برای تملک اموال و حقوقی که سببش در زمان حیات او ایجاد گردیده است، اهلیت لازم را دارد.^{۲۳}

۳. صحت عفو وارث قبل از فوت مجروح استحساناً است و از نظر قیاس مورد قبول نیست؛^{۲۴} یعنی از نظر قیاس، قبل از فوت مجنی علیه، اولیای وی نمی‌تواند جانی را عفو نماید؛ زیرا عفو اولیای دم در این صورت عفو از چیزی می‌باشد که تا به حال مالک آن نشده است.

۴. دیه به عنوان بدل نفس، به مقتول تعلق دارد و دیون و وصایای او از آن کسر می‌گردد، بنابراین مالک نفس

۲۱. اسراء، ۳۳.

۲۲. رد المحتار علی الدر المختار، ج ۶، ص ۵۶۸.

۲۳. العفو عن العقوبة فی فقه الاسلامی، ص ۱۸۴؛ سقوط قصاص در نظام حقوقی اسلام و ایران، ص ۹۱.

۲۴. بدائع الصنائع، ج ۷، ص ۲۴۸.

۱۹. رک: بدائع الصنائع، ج ۷، ص ۲۴۷؛ حاشیة الدسوقی علی الشرح الکبیر، ج ۴، ص ۲۳۹.

۲۰. الاقناع فی فقه الامام احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۱۸۷.





هم کسی است که مالک عوض و دیه است. آیه «أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ»^{۲۵} «جان در مقابل جان»، خصوصاً حرف «با» که در کلمه «بالنفس» آمده است، برای معاوضه است و این استنباط را تقویت می‌کند.^{۲۶} نظریه دوم: حق قصاص نفس ابتدائاً متعلق به ورثه است. مهم‌ترین دلایل طرف‌داران این نظریه به شرح زیر می‌باشد:

۱. در این آیه «وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا»^{۲۷} «و هرکس مظلوم کشته شود، به سرپرست وی قدرتی داده‌ایم»، خداوند ابتدائاً و به جانشینی از مجنی علیه، ولی دم را مالک و صاحب حق قصاص قرار داده است.^{۲۸}

۲. با توجه به حدیث «مَنْ قُتِلَ لَهُ قَتِيلٌ فَهُوَ بِخَيْرِ النَّظَرَيْنِ: إِمَّا أَنْ يُودَى، أَوْ يُقَادَ»^{۲۹} خداوند اولیای مقتول را بین گرفتن دیه و قصاص، مخیر کرده است، بنابراین حق قصاص نفس و دیه برای اولیای دم ثابت است.^{۳۰}

۳. حق قصاص برای تسلی خاطر اولیای مقتول است و این تشریفی برای خود مقتول بی‌معنا است، بنابراین حق قصاص ابتدائاً برای اولیای دم ثابت شده است، نه برای مجنی علیه.^{۳۱}

با ملاحظه دیدگاههای فوق، می‌توان گفت: دلایل نظریه اول نسبت به دلایل نظریه دوم قوی‌تر به نظر می‌رسد؛ زیرا قصاص و یا عفو حق مسلم مجنی علیه است؛ زیرا هرگاه وی زنده باشد، دیگران نمی‌توانند در تصمیم‌گیری او دخالت نمایند و حق تصمیم‌گیری از آن او است، ولی بعد از وفات وی، حق تصمیم‌گیری به ورثه منتقل می‌گردد. بنابراین حق قصاص و یا

عفو، ابتدا برای مجنی علیه ثابت می‌باشد و در عدم موجودیت وی؛ یعنی بعد از وفات وی، این حق به اولیای دم منتقل می‌گردد.

اینک بعد از ذکر مقدمه‌ای کوتاه و نظریاتی پیرامون صاحبان ابتدایی حق قصاص نفس، صاحبان حق عفو از قصاص، که مجنی علیه، اولیای دم و حاکم می‌باشند، به ترتیب مورد بررسی قرار می‌گیرند.

۱) مجنی علیه

به اتفاق همه فقها، مجنی علیه می‌تواند از قصاص جانی در جنایات ما دون النفس بگذرد، پس هرگاه مجنی علیه از جنایت جانی بگذرد و جراحت وارده بدون سرایت به اعضای دیگر بهبود یابد، این عفو وی تنفیذ است.

ولی اگر مجنی علیه جانی را از قصاص عضو عفو کند و بعداً در اثر سرایت جنایت جانی وی (مجنی علیه)، فوت نماید، آیا حق قصاص نفس ثابت است یا خیر؟ آیا اولیای دم در صورت فوق می‌توانند جانی را قصاص نمایند؟ فقها در این مسئله اختلاف نظر دارند.

به عقیده امام ابوحنفیه و پیروان او، اگر مجنی علیه در هنگام عفو، کلمه «جنایت» یا «جراحت و آنچه را از آن ناشی شود» به کار برده باشد، عفو صحیح است و چیزی بر عهده قاتل بار نمی‌شود؛ زیرا عبارتهای موصوف، «قتل» را دربر داشته و این نوع عفو، عفو از قتل نامیده می‌شود. اما در صورتی که مجنی علیه در حین عفو، فقط لفظ «جراحت» را به کار برده و «چیزی را که از جراحت نشئت می‌گیرد»، تصریح نکرده باشد، به عقیده امام ابوحنفیه، این عفو صحیح نیست و جانی مسئول قتل عمد خواهد شد، لیکن بر اثر شبهه، قصاص ساقط گردیده و خون‌بها لازم می‌گردد.

به نظر ابویوسف و محمد از مذهب احناف، عفو صحیح بوده و مسئولیتی متوجه جانی نمی‌باشد؛ زیرا عفو از جراحت، شامل عفو از جراحت و آنچه که از آن نشئت می‌گیرد، می‌باشد و عفو از چیزی، به معنی عفو از اثر آن نیز هست.^{۳۲}

۲۵. مائده، ۴۵.

۲۶. العفو عن العقوبة في فقه الاسلامي، ص ۱۹۰؛ سقوط قصاص در نظام حقوقی اسلام و ایران، ص ۹۲.

۲۷. اسراء، ۳۳.

۲۸. مبانی تکملة المنهاج، ج ۲، ص ۲۲۳.

۲۹. سنن ابی داود، ج ۴، ص ۱۷۲؛ سنن النسائی، ج ۸، ص ۳۸؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۸۷۶.

۳۰. المحلی بالآثار، ج ۱۱، ص ۱۲۶.

۳۱. بدائع الصنائع، ج ۷، ص ۲۴۲.



را نداشته است که در غیر این صورت عمل او قتل عمد نامیده می‌شد و قصاص لازم بود. ثانیاً؛ در اثر شبهه قصاص ساقط شده و به خاطر اینکه خون وی هدر نرود، خون‌بها جایگزین می‌شود. اما اگر مجنی علیه تصریح نموده باشد؛ یعنی از عضو ایراد دیده و تبعات آن، جانی را عفو نموده باشد، به فرض اگر از اثر جنایت وارده عضو دیگرش تلف شود و یا منجر به مرگ وی گردد، این عفو وی نافذ خواهد بود؛ زیرا مجنی علیه چنانچه حق و صلاحیت اعطای عضو خود را برای نجات شخص دیگری دارا می‌باشد، حق عفو از جنایت و اثر آن را به طریق اولی دارا خواهد بود. مجنی علیه در صورتی حق عفو و قصاص را از دست می‌دهد که صغیر و مجنون باشد و در غیر آن، حق عفو و قصاص عضو را به اتفاق همه فقها دارا بوده و در غیر عضو (نفس)، حق عفو را به عقیده برخی فقها دارد و به عقیده برخی دیگر از فقها ندارد. اما اگر ولی دم پس از ایراد ضرب و جرح و قبل از وفات مجنی علیه، جانی را عفو نماید، این عفو اعتبار دارد یا خیر؟ در میان فقها در این مورد دو دیدگاه وجود دارد:

دیدگاه اول: عفو اولیای دم قبل از وفات مجنی علیه اعتبار ندارد؛ زیرا ولی دم قبل از وفات مجنی علیه چیزی را عفو نموده که مالک آن نبوده است، به خاطر اینکه ولی دم پس از مرگ مورث خود، مالک حق قصاص می‌شود. به علاوه دلیل فوق، عفو از قتل ایجاب می‌نماید که قتل از قبل موجود باشد.

دیدگاه دوم: عفو ولی دم قبل از وفات مجنی علیه اعتبار دارد؛ زیرا هنگامی که جرح منجر به مرگ مجنی علیه می‌گردد، آشکار می‌شود که مرگ از روز وقوع جرح به وجود آمده است، بنابراین عفو مذکور عفو است که از یک حق ثابت به وجود آمده است. اگر ایراد شود که قتل از روز وقوع جرح به وجود نیامده است، بلکه بعداً به وجود آمده، پس چگونه قبل از آن عفو ولی دم اعتبار دارد؟ در پاسخ به آن گفته می‌شود هر چند مرگ مجنی علیه از روز ایراد و وقوع

دیدگاه امام شافعی در این مسئله مانند دیدگاه امام ابوحنیفه است؛ یعنی به نظر وی اگر عفو مجنی علیه شامل جنایت و آنچه که از آن نشئت می‌گیرد باشد، جانی نه مسئولیت قصاص و نه مسئولیت دیه را دارد. ولی اگر عفو مجنی علیه تنها شامل جنایت باشد، در این صورت، قصاص ساقط، اما خون‌بهای قتل پابرجا خواهد بود.

در مذهب حنابله، در این مورد دو دیدگاه ارائه شده است: یکی مطابق مذهب شافعی و دیگری مطابق دیدگاه ابویوسف و محمد.

به عقیده امام مالک، اگر عفو مجنی علیه شامل جراحات و تبعات آن باشد، عفو نافذ است و اگر تنها شامل جراحات وارده باشد، در این صورت اگر جراحات وارده سرایت نموده و موجب مرگ مجنی علیه شود، جانی مسئول قتل عمد خواهد بود و در صورت اتیان قسامه جانی قصاص می‌شود.^{۳۳}

به عقیده فقهای امامیه، اگر مجنی علیه جانی را عفو نماید، مثلاً جانی انگشت مجنی علیه را قطع نموده و مجنی علیه او را از آن عفو نموده است، این عفو نافذ می‌باشد و اگر در اثر سرایت جراحات وارده کف دست او از بین برود، قصاص از انگشت ساقط، ولی در کف ثابت می‌شود. اما اگر مجنی علیه جانی را از قطع دست عفو نماید و اثر جراحات وارده باعث مرگ وی شود، در این صورت قصاص برای اولیای مقتول ثابت می‌شود.^{۳۴}

با ملاحظه نظریات فقها می‌توان چنین گفت: اگر مجنی علیه جانی را از عضو ایراد دیده، عفو نماید، چنانچه این حق وی است، بدون تردید عفو وی نافذ می‌باشد و اگر در اثر جرح وارده عضو دیگر مجنی علیه از بین برود، جانی باید خون‌بهای آن عضو را بپردازد و اگر منجر به مرگ وی گردد، قصاص ساقط، ولی خون‌بها پابرجا خواهد بود؛ زیرا اولاً؛ جانی قصد کشتن وی

۳۳. التشریح الجنائی، ج ۲، صص ۱۶۴ و ۱۶۵.

۳۴. تحریر الوسیله، ج ۲، صص ۵۵۱ و ۵۵۲؛ رساله توضیح المسائل، ص ۷۹.



جرح به وجود نیامده، بلکه سبب آن ایجاد شده است، اما سببی که منتهی به حدوث چیزی شود، می‌تواند جایگزین آن گردد، بنابراین عفو ولی دم صحیح و لازم الاجرا خواهد بود.^{۳۵}

۲) اولیای دم

به اجماع فقها، اولیای دم می‌توانند از قصاص جانی بگذرند و حتی انصراف از قصاص بهتر از استیفای آن است. اما فقها در مصداق اولیای دم و اینکه چه کسانی صلاحیت عفو از قصاص نفس را دارند، باهم اختلاف نظر دارند.

به عقیده فقهای احناف، شافعی و احمد، حق عفو را کسانی دارند که حق استیفای قصاص را دارند. به عقیده آنان تمامی وراث نسبی و سببی، زن و مرد، کوچک و بزرگ حق قصاص را دارند، بنابراین آنان اگر شرایط عفو را داشته باشند، می‌توانند قاتل را عفو نمایند. به عقیده فقهای مالکی، کسانی که حق قصاص را داشته باشند، حق عفو را نیز دارند و آنها عبارتند از عصبه مذکر از درجات نزدیک؛ زن وارثی که در درجه او مرد وارثی وجود نداشته باشد یا اگر هم باشد، فقط با تعصب ارث می‌برند.^{۳۶} به عقیده فقهای امامیه، حق عفو از قصاص برای تمامی ورثه‌ها، غیر از زوج و زوجه، ثابت است.^{۳۷}

با توجه به دیدگاههای فقها، می‌توان گفت اکثریت آنان بر این نظرند که هر فردی که از مقتول ارثی ببرد، صلاحیت عفو را نیز دارد، فرق نمی‌کند که وراث مذکر است یا مؤنث. بنابراین در صورت تعدد ورثه، هرگاه تمامی آنها اتفاق نظر داشته باشند که قاتل را قصاص و یا عفو نمایند، این تصمیمشان به اتفاق تمامی فقها، عملی و نافذ خواهد شد. مشروط بر اینکه آنها اهلیت لازم را برای عفو داشته باشند. ولی فقها در صورتی که اولیای دم در عفو جانی توافق نداشته باشند؛ یعنی

بعضی از آنها خواهان قصاص و بعضی دیگرشان خواهان دیه و یا خواهان عفو جانی باشند، در اینکه آیا عفو بعضی از آنها حق قصاص بقیه را ساقط خواهد نمود یا خیر؟ باهم اختلاف نظر دارند.

به عقیده فقهای اهل سنت، عفو برخی از اولیای دم مسقط قصاص از بقیه اولیای دم خواهد بود؛ یعنی هرگاه یکی از اولیای دم جانی را عفو نمایند، بقیه آنها نمی‌توانند قاتل را قصاص نمایند؛ زیرا قصاص تجزیه‌پذیر نیست.^{۳۸} اما به عقیده فقهای امامیه، عفو یکی از ورثه، موجب سقوط حق قصاص از بقیه اولیای دم نیست و بقیه اولیای دم می‌توانند با پرداخت خون‌بهای سهمیه کسانی که قاتل را عفو نموده‌اند، به جانی، او (جانی) را قصاص نمایند.^{۳۹}

۳) ولی امر یا حاکم

عفو کننده باید صاحب حق قصاص باشد؛ زیرا اسقاط حق از ناحیه کسی که صاحب حق نیست، صحیح تلقی نمی‌شود، حال اگر انشای عفو از جانب ولی امر و یا حاکم صادر شود، صحیح خواهد بود یا خیر؟ در این مورد فقها وحدت نظر ندارند و اختلافاتی به شرح زیر بیان شده است:

۱. ولی امر حق عفو در مقابل مال یا غیر مال را دارد؛ زیرا ولی امر، ولی دم مجنی علیه یا مقتول است و مانند سایر اولیای دم می‌تواند در مقابل دیه یا بیشتر و یا کمتر از آن، از قصاص گذشت کند و یا اینکه جانی را به طور مجانی عفو نماید.^{۴۰}

۲. ولی امر در صورت اقتضای مصلحت، حق عفو از قاتل را در مقابل دیه دارد، ولی امکان عفو بدون اخذ خون‌بها برای ولی امر امکان پذیر نیست؛ زیرا اگر ولی امر قصاص را بدون اخذ خون‌بها عفو کند، حقی را که

۳۸. المهدب فی فقه الامام الشافعی، ج ۳، ص ۱۹۸؛ المغنی، ج ۸، ص ۲۶۹؛ الفقه الاسلامی و ادلته، ج ۷، ص ۶۰۸.

۳۹. مسالک الافهام، ج ۱۵، ص ۲۳۹؛ جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۳۰۷.

۴۰. العفو عن العقوبه فی فقه الاسلامی، ص ۲۵۶؛ سقوط قصاص در نظام حقوقی اسلام و ایران، ص ۱۶۴.

۳۵. بدائع الصنائع، ج ۷، ص ۲۴۸؛ تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۵۵۲.

۳۶. التشریح الجنائی، ج ۲، ص ۱۵۹.

۳۷. سقوط قصاص در نظام حقوقی اسلام و ایران، ص ۱۲۱.

برای همه مسلمانان ثابت است، اسقاط نموده است.^{۴۱}
 ۳. اگر مقتول اهل دارالاسلام باشد، ولی امر حق قصاص را ندارد و با اخذ دیه قاتل را عفو می‌نماید و اما اگر مقتول اهل دارالحرب باشد، ولی امر می‌تواند استیفای قصاص یا اخذ خون‌بها کند؛ زیرا اگر مقتول اهل دارالاسلام باشد، عادتاً دارای ولی دم است، اگرچه شناخته نشده باشد، بنابراین ولایتی برای ولی امر نیست، مگر اینکه ورثه مقتول از بین رفته باشند، ولی اگر مقتول اهل دارالحرب باشد و وارد دارالاسلام گردد و مسلمان شود، ظاهر این است که در دارالاسلام فاقد ولی است.^{۴۲}

با توجه به دیدگاههایی که در این مورد مطرح گردید، می‌توان گفت: اگر مجنی علیه و یا مقتول، ولی دم نداشته باشد، به اتفاق همه فقها، ولی دم وی ولی امر و یا حاکم (رئیس جمهور) است، در این صورت، همان‌طور که بیان گردید، به عقیده اکثریت قریب به اجماع فقها، ولی امر و یا حاکم نمی‌تواند جانی را مجانی عفو نماید، ولی در مورد قصاص و یا گرفتن خون‌بها از جانی مختار است، بنابراین ولی امر یا حاکم در مورد مقتولی که فاقد ولی دم است، صلاحیت قصاص و یا مصالحه با گرفتن خون‌بها را دارد، اما نمی‌تواند مجاناً عفو کند.

حدود اختیارات اولیای دم و حاکم در عفو جانی

سلامت و امنیت جامعه، استقرار عدالت، پاسداری از حقوق مردم و مقدسات آنان، به وجود و سلامت قوه قضائیه بستگی دارد. در صورتی که این قوه در جامعه‌ای وجود نداشته باشد و یا اینکه افراد ناشایست سرپرستی آن را عهده‌دار باشند، ستم و فساد رواج می‌یابد، حقوق مردم پایمال می‌شود و نظم و نظام جامعه مختل می‌گردد. بنابراین داشتن یک نظام

۴۱. بدائع الصنائع، ج ۷، ص ۲۴۵؛ المهذب فی فقه الامام الشافعی، ج ۳، ص ۱۹۰؛ المغنی، ج ۸، صص ۳۶۲ و ۳۶۳؛ وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۱۲۴.

۴۲. بدائع الصنائع، ج ۷، ص ۲۴۵.

قانونمند، وابسته به داشتن سیستم قضایی سالم و متعهد می‌باشد، و داشتن چنین سیستم قضایی تقاضای آن را دارد که هیچ‌یک از افراد، از حدود صلاحیتهای شرعی و قانونی خود تجاوز نمایند. هرگاه فردی به عنوان پاسداری از ستم‌دیده به گرفتن انتقام از جانی عجله نماید، نظام کشور زیر سؤال رفته و باعث هرج و مرج در جامعه می‌گردد، بنابراین شریعت اسلام برای ستم‌دیده، اولیای وی و حاکم، یک سری حقوقی را وضع نموده است که هرکدام صلاحیت و اختیاراتی را در راستای استیفای حق مجنی علیه دارا می‌باشند. دارا بودن آنان به این معنی نیست که هم‌زمان همه آنها صلاحیت قصاص و یا عفو را دارند، صلاحیت و اختیارات آنها به این معنی است که حق قصاص و یا عفو در قدم نخست از آن مجنی علیه و در عدم وی، این حق برای ولی دم ثابت خواهد بود، ولی دم می‌تواند جانی را قصاص و یا او را در ازای دیه و یا مجاناً عفو نماید، ولی اگر برای مقتول، ولی دم نباشد، به اجماع همه فقها، ولی دم وی، حاکم خواهد بود، بنابراین حاکم می‌تواند در مورد جانی تصمیم بگیرد، می‌تواند او (جانی) را قصاص و یا وی را در ازای دیه عفو نماید، ولی حق عفو مجانی را نزد اکثریت قریب به اتفاق فقها، ندارد. اما در صورتی که برای مقتول ولی دم وجود داشته باشد، حاکم، به دلایل زیر نمی‌تواند جانی را عفو نماید:

۱. قصاص از جمله حق الناس می‌باشد، بنابراین حق عفو یا اجرای مجازات، در صورت وجود اولیای دم، منحصراً در اختیار آنها خواهد بود و ولی امر و یا حاکم بدون رضایت اولیای دم، حق عفو مجرم را نخواهد داشت.

۲. در آیه «وَمَنْ قَتَلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ»^{۴۳} «و هرکس مظلوم کشته شود، به سرپرست وی قدرتی داده‌ایم»، از نظر فقها، ولی، نزدیک‌ترین وارثان و فامیلهای مقتول می‌باشد.^{۴۴} امام

۴۳. اسراء، ۳۳.

۴۴. تفسیر راستین، ج ۲، ص ۲۹۸.





مالک عصبه را ولی مقتول می‌داند، اما امام ابوحنیفه و امام شافعی و امام احمد کل ورثه را ولی به حساب می‌آورند؛ مرد باشد یا زن؛ بزرگ باشد یا کوچک.^{۴۵} با توجه به اقوال فقها در تفسیر ولی، معلوم می‌گردد که کسی آن را به معنای امام یا حاکم ندانسته است.

۲. روایاتی در کتب امامیه وجود دارد که دلالت می‌کنند بر اینکه امام در قصاص حق عفو ندارد، مانند روایتی از امام صادق (ع) که می‌فرماید: «بر امام است که (به عنوان قصاص) بکشد یا دبه بگیرد، ولی حق عفو ندارد». فقهای امامیه از این روایت نتیجه می‌گیرند که وقتی امام معصوم چنین حقی نداشته باشد، به طریق اولی، ولی امر غیر معصوم هم، چنین حقی نخواهد داشت.

۳. طبق قاعده «الْوَلَايَةُ الْخَاصَّةُ أَقْوَى مِنَ الْوَلَايَةِ الْعَامَّةِ»^{۴۶} در صورت اجتماع ولایت عام و ولایت خاص، ولایت خاص مقدم می‌باشد و ولایت عام با وجود ولایت خاص تأثیری نخواهد داشت و چنانچه ولی عام تصرفی را انجام دهد، تصرفش نافذ نخواهد بود؛ زیرا چیزی که اشتراک کمتری داشته باشد، تأثیر و تمکن قوی‌تری دارد.^{۴۷} در کتاب الاشباه و النظائر در این مورد آمده است: «همچنان که ولی خاص حق استیفای قصاص را دارد، همچنین، می‌تواند مصالحه کند یا به صورت مجانی، جانی را عفو نماید، ولی امام حق عفو ندارد. وصی مقتول نیز فقط می‌تواند مصالحه کند و حق کشتن جانی یا عفو او را ندارد».^{۴۸}

با توجه به دلایلی که ذکر گردید، ولی امر و یا حاکم جامعه، در حق الناس، به خصوص در قصاص، حق دخالت در عفو را نداشته و در این موارد فقط مجنی علیه یا اولیای دم او حق عفو خواهند داشت. با این وجود برخی از فقهای امامیه با استناد به آیه شریفه «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ»^{۴۹} «پیامبر به

مؤمنان از خودشان سزاوارتر است»، بر این باورند که در حقوق الناس نیز پیامبر و امام معصوم حق عفو را دارند و چون آنها این حق را به عنوان حاکم جامعه در اختیار پیامبر (ص) و امامان معصوم می‌دانند، بنابراین این حق را قابل تعمیم به حاکمان هر جامعه می‌شمارند. همچنین آنها به سیره پیامبر (ص) که پس از فتح مکه عفو عمومی اعلام کرد، استدلال می‌کنند و می‌گویند این عفو شامل کسانی که مرتکب قتل مسلمانها شده بودند نیز می‌شد. نمونه بارز آن، عفو وحشی بود که پیامبر (ص) بدون نظرخواهی از اولیای دم حضرت حمزه، وحشی را مورد عفو قرار داد. برخی نیز با قبول قول اول مبنی بر عدم اختیار حاکم در اعطای عفو در حق الناس، به خاطر مصلحت جامعه و جلوگیری از مفسده آن را جایز دانسته‌اند.

حسینی شیرازی می‌گوید: «ولی امر حق ندارد جانی را برخلاف میل صاحب حق، قصاص یا عفو کند، بلکه موظف است در صورت درخواست قصاص از سوی ولی دم، زمینه استیفای حق وی را فراهم آورد، مگر در صورتی که استیفای قصاص برخلاف حق جامعه و مصلحت مسلمانان باشد. برای نمونه، اگر قصاص جانی موجب فتنه و جنگ با دولتی دیگر شود که خسارتهای سنگین و جبران‌ناپذیری به جامعه اسلامی و مسلمانان وارد کند، می‌توان گفت که در تراحم حق ولی دم با حق جامعه، مصلحت عموم ترجیح دارد».^{۵۰} با توجه به دیدگاههایی که در مورد اختیارات ولی امر و یا حاکم بررسی گردید، می‌توان گفت: هرگاه ولی دم استیفای قصاص را نماید، حاکم باید امکانات قصاص را برای ولی دم مهیا نموده و ابزاری را که ولی دم جانی را قصاص می‌نماید، بررسی کرده و شخص مسلطی را در امر اجرای قصاص بگمارد، تا اینکه مبادا موجب شکنجه و آزار اضافی جانی گردد، اما اگر حاکم احتمال وقوع مفسده یا فتنه‌ای را در اجرای قصاص تشخیص دهد که بیشتر از مصلحتی باشد که

۴۵. اضواء البیان، ج ۳، ص ۷۸.

۴۶. شرح القواعد الفقهیه، ص ۳۱۱.

۴۷. القواعد الفقهیه و تطبیقاتها فی المذاهب الاربعه، ج ۱، ص ۴۸۸.

۴۸. الاشباه و النظائر، ج ۱، ص ۱۳۳.

۴۹. احزاب، ۶.

۵۰. کتاب الارث، ج ۲، ص ۸۹.



از اقامه قصاص عاید می‌گردد، به‌رغم وجود اولیای دم، او نیز حق عفو جانی را دارا خواهد بود؛ زیرا براساس قاعده «التصرف علی الرعیة منوط بالمصلحة» باید مصالح عمومی جامعه را در نظر بگیرد. بنابراین گاهی ممکن است عدم اجرای مجازات و عفو مجرمان به مصلحت جامعه باشد، بنابراین حاکم باید مصالح جامعه را بالاتر از مصالح فرد قرار داده و جانی را عفو نماید. چنانچه محمصانی در این مورد می‌نویسد:

نتیجه‌گیری

«مطابق قاعده تحمل ضرر خاص برای دفع ضرر عام، به نظر جمهور فقیهان، دولت حق دخالت در زندگی افراد جامعه را برای حفظ مصالح عمومی دارد».^{۵۱} بنابراین می‌توان گفت مهم‌ترین علت و زمینه‌ای که در فقه اسلامی وجود دارد و دست حاکم را در اعطای عفو به محکومان باز می‌کند، مصلحت می‌باشد.

تعزیر جانی بعد از عفو اولیای دم

هرگاه ولی دم، جانی را در ازای خون‌ها و یا مجاناً عفو نماید، آیا حاکم (رهبر، رئیس جمهور و یا رئیس قوه قضائیه) صلاحیت مجازات تعزیری جانی را دارد یا خیر؟ فقها در این مورد دیدگاه واحدی ندارند. به عقیده فقهای حنفیه و مالکیه، هرگاه ولی دم جانی را عفو نماید، حاکم اسلامی حق مجازات تعزیری جانی را دارا می‌باشد؛ یعنی واجب است که جانی را مجازات تعزیری نماید، تا اینکه بار دیگر زندگی کسی را سلب نماید و برای جامعه تهدیدی به وجود نیاید.

فقهای مالکی در این مورد تصریح می‌نمایند که حاکم اسلامی بعد از عفو ولی دم، جانی را باید به ۱۰۰ تازیانه و یک سال حبس محکوم نماید.^{۵۲} اما به عقیده فقهای شافعی و حنبلی مجازات تعزیری جانی بعد از عفو ولی دم واجب نمی‌باشد، مگر اینکه وی مشهور به شرور (آدم‌کشی، ترورکننده، جنایت و ...) بوده باشد، در این صورت حاکم اسلامی می‌تواند جانی را هر چند بعد از عفو ولی دم هم باشد، به حسب مصالح جامعه

۵۱. فلسفه قانون‌گذاری در اسلام، ص ۲۴۷.

۵۲. بدایة المجتهد و نهایة المقتصد، ج ۴، ص ۱۸۶.

۵۳. الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۵، ص ۲۳۴.

۵۴. قراءات فقهیة معاصرة، ج ۱، ص ۲۶۵.



ابتدائاً و بالذات این حق برای مجنی علیه ثابت است و بعد از وفات مجنی علیه، این حق به اولیای دم انتقال می‌یابد، از همین جهت است که به عقیده برخی از فقها عفو اولیای دم قبل از وفات مجنی علیه اعتبار ندارد؛ زیرا اولیای دم قبل از وفات مجنی علیه چیزی را که مالک آن نیستند، عفو نموده‌اند.

۵. بعد از وفات مجنی علیه، اولیای دم حق عفو و قصاص جانی را دارند، ولی امر یا حاکم جامعه با

وجود اولیای دم و بدون وجود مصلحت بزرگی که عدم انجام آن به ضرر جامعه باشد، صلاحیت عفو جانی را ندارد. حاکم جامعه و یا قاضی به عنوان پاسدار قانون، بعد از عفو جانی از طرف مجنی علیه یا اولیای دم، در صورتی که احساس خطر کند و حبس جانی را مصلحت جامعه تشخیص دهد، می‌تواند وی را حبس نماید.

کتابنامه

- قرآن کریم.
- ابن حبان، الاحسان فی تقریب صحیح ابن حبان، بیروت، مؤسسة الرسالة، چاپ اول، ۱۴۰۸ق/ ۱۹۸۸م.
- ابن حزم، ابو محمد علی بن احمد، المحلی بالآثار، بیروت، دارالفکر، بی تا.
- ابن رشد، ابوالولید محمد بن احمد، بدایة المجتهد و نهایة المقتصد، قاهره، دارالحديث، ۱۴۲۵ق/ ۲۰۰۴م.
- ابن عابدین، محمدامین بن عمر، رد المحتار علی الدر المختار، بیروت، دارالفکر، چاپ دوم، ۱۴۱۲ق/ ۱۹۹۲م.
- ابن فارس، ابوالحسین احمد، معجم مقاییس اللغة، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ق.
- ابن قدامه، ابو محمد موفق الدین، المعنی، قاهره، مکتبۃ القاهرة، ۱۳۸۸ق/ ۱۹۶۸م.
- ابن ماجه، ابو عبدالله محمد، سنن ابن ماجه، تحقیق: محمدفؤاد عبدالباقی، بی جا، داراحیاء الکتب العربیه، بی تا.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت، دارصادر، چاپ سوم، ۱۴۱۴ق.
- ابن نجیم مصری، زین الدین، الاشباه و النظائر علی مذهب ابی حنیفه النعمان، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۹ق.
- ابوالنجا، موسی بن احمد، الاقناع فی فقه الامام احمد بن حنبل، تحقیق: عبداللطیف محمد موسی سبکی، بیروت، دارالمعرفه، بی تا.
- ابوداود، سلیمان بن اشعث، سنن ابی داود، تحقیق: محمد محیی الدین عبدالحمید، بیروت، المکتبۃ العصریه، بی تا.
- بیهقی، احمد بن حسین، السنن الکبری، مکه، دارالباز، ۱۴۱۴ق/ ۱۹۹۴م.
- جزیری، عبدالرحمن، الفقه علی المذاهب الاربعه، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ دوم، ۲۰۰۳م.
- حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، قم، مؤسسه آل البیت (ع)، ۱۴۱۴ق.
- حسینی شیرازی، محمد، کتاب الارث، قم، مطبوعه سیدالشهداء (ع)، چاپ اول، ۱۴۰۳ق.
- خمینی، روح الله، تحریر الوسیله، قم، دارالعلم، بی تا.
- خوبی، ابوالقاسم، مبانی تکملة المنهاج، قم، مؤسسه آثار امام خوئی، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.
- دسوقی، محمد بن احمد، حاشیة الدسوقی علی الشرح الکبیر، بی جا، دارالفکر، بی تا.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، دمشق، الدار الشامیه، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.
- زحیلی، محمد مصطفی، القواعد الفقهیه و تطبیقاتها



- فی المذاهب الاربعه، دمشق، دارالفکر، ۱۴۲۷ق.
- ۱۴۱۳ق.
- زحیلی، وهبه، الفقه الاسلامی و ادلته، دمشق، دارالفکر، بی تا.
- عوده، عبدالقادر، التشریح الجنائی الاسلامی مقارنا بالقانون الوضعی، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۲۰۰۵م.
- زرقا، احمد، شرح القواعد الفقهیه، تصحیح: مصطفی احمد زرقا، دمشق، دارالقلم، ۱۴۰۹ق.
- غزالی، ابو حامد محمد، احیاء علوم الدین، بیروت، دارالمعرفه، بی تا.
- زید بن عبدالکریم، العفو عن العقوبه فی فقه الاسلامی، ریاض، دارالعاصمه، چاپ اول، ۱۴۱۰ق.
- قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ ششم، ۱۳۷۱ش.
- سعدی، عبدالرحمن بن ناصر، تفسیر راستین، ترجمه محمد گل گمشادزهی، تهران، احسان، ۱۳۸۷ش.
- کابلی، محمد اسحاق، رساله توضیح المسائل، قم، مجلسی، چاپ اول، ۱۴۲۶ق.
- همو، تیسیر الکریم الرحمن فی تفسیر کلام المنان (تفسیر سعدی)، محقق: عبدالرحمن بن معلا لویحق، بی جا، مؤسسه الرساله، چاپ اول، ۱۴۲۰ق / ۲۰۰۰م.
- کاسانی، علاء الدین، بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع، بی جا، دارالکتب العلمیه، چاپ دوم، ۱۴۰۶ق / ۱۹۸۶م.
- شاهرودی، محمود، قراءات فقهیه معاصره، قم، دائره المعارف فقه الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۲۳ق.
- رجب، محمسانی، فلسفه قانون گذاری در اسلام، ترجمه اسماعیل گلستانی، تهران، آثار اندیشه، بی تا.
- شفیعی، محمدامین، أضواء البیان فی ایضاح القرآن بالقرآن، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۵ق.
- مغینه، محمدجواد، فقه الامام الجعفری الصادق، قم، انصاریان، چاپ اول، ۱۴۲۰ق / ۱۹۹۹م.
- شیرازی، ابواسحاق ابراهیم بن علی، المهدب فی فقه الامام الشافعی، بی جا، دارالکتب العلمیه، بی تا.
- میرحسینی، سید حسن، سقوط قصاص در نظام حقوقی اسلام و ایران، تهران، میزان، چاپ اول، ۱۳۸۴ش.
- طباطبایی، سید محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ پنجم، ۱۴۱۷ق.
- نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، بیروت، داراحیاء التراث العربی، چاپ هفتم، ۱۴۰۴ق.
- طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، تهران، مرتضوی، چاپ سوم، ۱۳۷۵ش.
- نسائی، ابو عبدالرحمن احمد بن شعیب، سنن النسائی، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۱ق.
- عاملی، زین الدین بن علی، مسالک الافهام الی تنقیح شرائع الاسلام، قم، نشر معارف اسلامی، چاپ اول،